

نظریه‌های

به نظر دکتر محمد رضایی، در مطالعات فرهنگی، فرهنگ به طور اخص در پیوند با امر سیاسی در نظر گرفته می‌شود

فرهنگ + معرفت؟

هاله میر میری

اتگار دیگر زمانه نگرستن به جهان در چهار چوب‌ها و پارادایم‌های کلی و گنجاندن امر اجتماعی به مثابه امر جهانشمول در بطن این پارادایم‌ها به سر رسیده است؛ این داعیه واضح و مبرهن همه آنهاست که وعده داده‌اند پدیده‌های اجتماعی را با ذره‌بین نگاه کنند؛ همه آنهاست که بر این باورند که امور جزئی و دم‌دست، قدرت حیات دارند و می‌توانند موضوع بررسی علوم می‌شوند که پیش‌تر تنها خود را منحصر و محدود به قواعد هنجارین کلی می‌کردند. از پیدایش مطالعات فرهنگی - این اسب چموش رام شده - در ایران، کمتر از یک دهه می‌گذرد و شاید کمتر کسی از اهالی علوم اجتماعی پیدا شود که نام پرگزندان این رشته نورسیده بر زبان‌ها و نشنیده باشد.

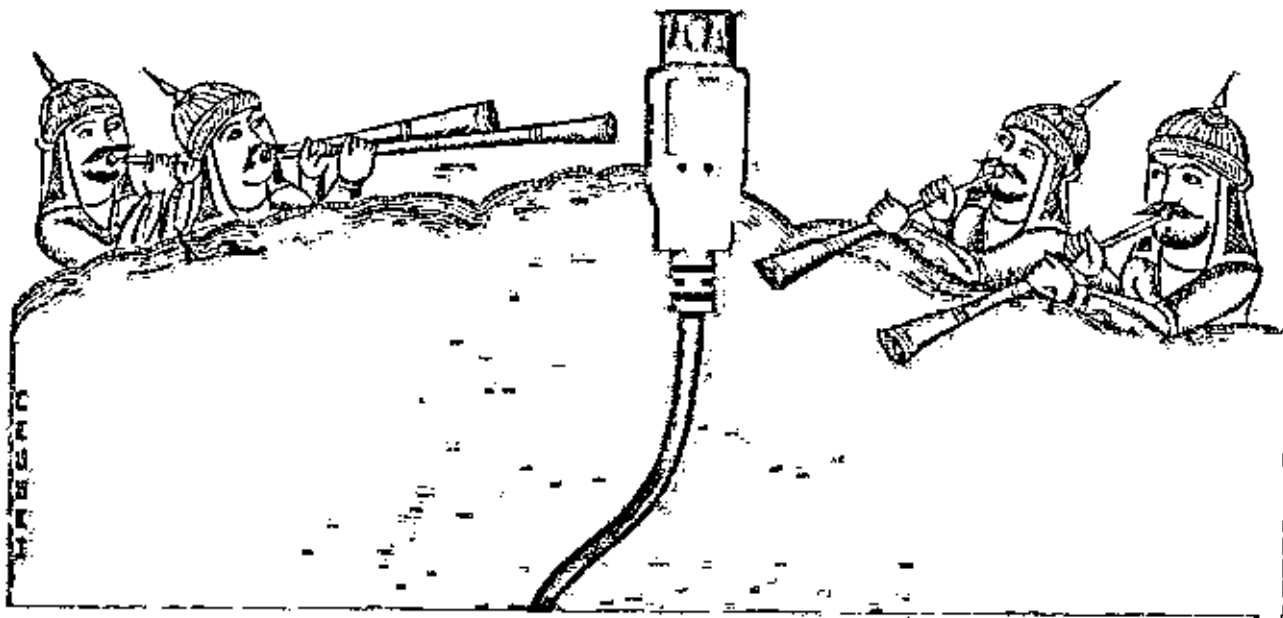
هر چند در ایران کمتر کسی برای تولد این چنین تازه متولدشده، چشم روشنی آورد اما به هر صورت این هویت، تازه متولد شده بود و هر تولدی مصادف است با آغاز بودن و چه دعواها که سرنگرفت بر سر موضع آن؛ یکی جامعه‌شناسی را کشت تائید ناف مطالعات فرهنگی را ببرد، دیگری، از راه نورسیده همسایه‌ای خواندش که نه بیرون ایستاده است و نه درون، عده‌ای آن را کودکی نامیدند که بهانه جویانه دامان مادرش را گرفته، از خشم و تنش پدر آسیاست) می‌گریزد و در آغوش منزه و بی‌دغدغه مادر [فرهنگ] پناه می‌گیرد.

دلپسته‌های دیگر چنان سفت و سخت‌تر ترسیمش کرد که زره می‌پوشد و به چنگ همه آنهاست می‌رود که مگر ضانه صدای پر صدای حاشیه‌نشینان رانمی‌شنوند و اتفاق و گوشه‌نشینی شان را مفروض می‌گیرد. یا تمام این پیش‌فرض‌های بنیادین بود که به سراغ محمد رضایی، استاد و مدیر گروه در تمام مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ، رفتیم تا درباره موضوع چندپهلوی این رشته حرف بزنند.

فرهنگ را مطالعه می‌کنند این است که در مطالعات فرهنگی، فرهنگ به‌طور فزاینده‌تری در پیوند با امر سیاسی در نظر گرفته می‌شود یعنی فرهنگ از پیش سیاسی است پیش از مطالعات فرهنگی هم دیگر رشته‌ها به مطالعه فرهنگ علاقه نشان دادند؛ برای مثال انسان‌شناسی و به نوعی جامعه‌شناسی، اما سیاسی تنقی کردن عرصه فرهنگ و میانه بر سر آن - به جد - در مطالعات فرهنگی مطرح می‌شود این مفروضی اشتباه است که بگوییم مطالعات فرهنگی در پی رهایی از عرصه پر تنش امر سیاسی است؛ تقدماتی پیش‌تر به موضع مطالعات فرهنگی وارد شده بود که سیاست در این عرصه تبدیل به امری زمینی شناختی شده است اما تا به امروز نشنیده بودیم که کسی بگوید شمال سیاست می‌گریزد!

به برخی معتقدند که مطالعات فرهنگی مصادف است با رهایی از عرصه پر تنش سیاست و پناه آوردن به درگاه مقدس فرهنگ؛ با توجه به این تلقی، موضع مطالعات فرهنگی را نسبیست به «امر سیاسی» چه می‌دانید؟

مطالعات فرهنگی پروژه‌های سیاسی است که از ابتدا خود را این گونه تعریف کرده است اما سیاسی بودن مطالعات فرهنگی شاید به گونه‌های دیگر باشد. وقتی ماسی گویم سیاسی است به معنای متفاوت بودن تعبیر مفهوم سیاسی بودن نزد پروژه مطالعات فرهنگی است و برانطباق منطقی که با مفهوم قدرت دارد و چه تمایز مطالعات فرهنگی با دیگر رشته‌هایی که



و لایه‌های پنهان روابط اجتماعی موجود در جامعه فرانسه را برای ما توصیف می‌کند.

اما این عامل، دقیقاً به عادت‌واره‌های جامعه فرانسوی برمی‌گردد؛ یعنی مکانیزمی که باعث می‌شود متن تولیدشده‌های مانند برج ایفل پارت، دیده و خوانده شود؛ مساله اینجا سست است. پی بردن به لایه‌های پنهان روابط اجتماعی توسط روشنفکران یا اهالی آکادمی صورت می‌گیرد. از طرف دیگر توده‌هایی بیرون از این حیطه حضور دارند که از جهت و بست‌های این تحلیل‌های اجتماعی و روابط ناپیدایی خبرند. مطالعات فرهنگی در ایران چه نسخه‌ای برای «راهی» این افراد می‌پسندد؟

ببینید مطالعات فرهنگی آ کلر انجام می‌دهد که در کل، کارش تا نظریه برش شماست در ابتدای امر باید بگویم ما در این سنت شاهد تغییر رویکرد به لحاظ موضوعی هستیم شما می‌دانید که تا پیش از به وجود آمدن مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی امر اجتماعی نورماتیو و کلی را بررسی می‌کرد اما مطالعات فرهنگی یا خردبینی خاصی که دارد خودش را صرفاً مقید به امر اجتماعی هنجارین نمی‌داند.

اما البته همه سنت‌های جامعه‌شناسی به امر اجتماعی به گونه‌های هنجارین نگاه نمی‌کنند!

بله البته به قول شما بحث‌های ریترتی در جامعه‌شناسی مطرح می‌شوند که به امر اجتماعی، لزوماً هنجارین نگاه نمی‌کنند اما جامعه‌شناسی اصولاً به امور عام و جهانشمول تکیه می‌زند در حالی که مطالعات فرهنگی روی مسائل جزئی متمرکز می‌شود. تغییر دیگری که مطالعات فرهنگی نسبت به دیگر رویکردهای زمانه خود اعمال کرده تغییر در «روش» بود. مطالعات فرهنگی اساساً روش‌های سخت و تثبیت‌شده از پیش موجود را نمی‌پذیرد و روش تحقیق را منوط و منحصر به موضوعات تحقیق می‌داند به عبارت دیگر گاهی روش را به دست موضوعات تحقیق می‌سپارد تا آنها گزارش دهند.

هدف از این کار چیست و چه قرابتی با پرسش مطروحه دارد؟

خب مطالعات فرهنگی بدین طریق می‌خواهد صدای گروهی باشند که شنیده نمی‌شوند چه بهتر که موضوعات تحقیق ما خودشان را از طریق خود برجسته کنند.

منظور شما از این سیاسی بودن به گونه‌ای مشخص چیست؟

یک تعبیر سرگست وجود ندارد که بگوییم سیاسی بودن یعنی این، اما آنچه در اینجا محرز است این است که ما در مطالعات فرهنگی مناسبات قدرت را بررسی می‌کنیم و پرداختن به این مناسبات در پیوند مستقیم با امر سیاسی است. منظور از قدرت در این عرصه دقیقاً قدرت به معنای فوکوئی کلمه است؛ قدرت منکثی که در همه عرصه‌ها وجود دارد و باید دو چشم بینا داشت تا آن را تشخیص داد. قدرت، دیگر آن قدرت سخت و مورد نظر ویر نیست؛ بدین ترتیبی که دولتی در صدر وجود داشته باشد و با تملک مطلق افسار همه چیز را در دست داشته باشد و سوزها برای مقابله با آن به جنگ دولت بروند. نه خیر! قدرت امروز دیگر تبدیل به قدرتی پاورال و همه‌گیر شده و دقیقاً به همین دلیل است که کلاسیک‌ها بقیه مطالعات فرهنگی را می‌گیرند که شما قدرت را از پدیده‌های شناختی گردانید در حالی که برای مطالعات فرهنگی هیچ چیز بیش از این مفهوم اهمیت ندارد.

برای مثال اینکه کالاهای فرهنگی (فیلم‌ها، تئاترها، کتاب‌ها و...) چگونه در جامعه تولید می‌شوند و تحت چه مکانیزمی مورد استفاده قرار می‌گیرند برای ما اهمیت دارد؛ مهم است که آیا افراد صنایع دستی را در مصرف روزگمان قرار می‌دهند یا انتخاب‌های دیگری دارند. اینها همه بعدی سیاسی دارند. تولید، مصرف، گردش کالاهای دست‌رسی و عدم دست‌رسی افراد به کالاهای فرهنگی، همه آغشته به پدیده قدرت هستند. اگر شما بر اساس نظریات اقتصاد سیاسی هم پیش بروید با چنین سوالاتی روبه‌رو می‌شوید که چه کسانی منابع تولید کالاهای فرهنگی را در اختیار دارند و در این تولید افعال قدرت می‌کنند اگر این مسائل، سیاسی نیستند شما بگویید چه هستند؟!

اما این توصیقات و پاندرکی اغماض تبیین‌های آکادمیک، چه کمکی به تغییر وضع موجود می‌کند؟

بحث فقط بر سر توصیف و تبیین نیست. بر سر دعوای بین این دو، این روزها بیش از حد مبالغه صورت می‌گیرد. اینکه چرا شکل خاصی از ژانر هنری در جامعه قوت پیدا می‌کند، تنها توصیف آن ژانر نیست؛ بحث بر سر فرمول‌یافتن آن شکل هنری در Context خاص است. می‌توان با استفاده از نظریات اقتصاد سیاسی لایه‌های پنهان چنین تولیدی را بیرون کشید برای مثال توصیف پارت را از ایفل به یاد بیرون‌شدن پارت با توصیف «هرج ایفل» تنها دست به یک توصیف ساده نمی‌زند؛ او با این شرح حیات پدیده‌ها

آن‌کنه‌مندی که در حاشیه جایگاه (مطالعات فرهنگی) از اساس به تضادها و مناقضات فرهنگی مدرن می‌پردازد که گشایشین تضادها و منازعات در سبک قدوم - کاشی شکل می‌گیرد. مطالعات فرهنگی به مثابه یک میان‌رشته‌سوی و دیگری کاملاً سیاسی به مفهوم فرهنگ دارد و می‌گوید آن را در سبک‌های تاریخی و کلماتی مطالعه کرده و به پرسش بپردازد.

اگر قرار باشد مطالعات فرهنگی رهایی بخش باشد، تأکید و تمرکز خود را به واسطه موضوعات و روش بر پدیده‌های اجتماعی می‌گذارد. مطالعات فرهنگی بدین ترتیب صدای آنهایی می‌شود که شنیده نمی‌شوند؛ گروه‌های حاشیه‌ای!



امیرحسین حسینی
 و نظریه‌پرداز فرهنگی
 فلسطینی - راه‌پایان باید
 هر روز مشخص‌ترین
 ناکست که مسائلات فرهنگی
 و راه‌پایان کنش سیاسی
 موضوع گیری‌های عملی
 کشاندند و منظر نظریه‌پرداز
 فرهنگی به عنوان یک
 مبارزه جوی سیاسی که
 از کثرت‌های تضاد های
 موجود در حوزه‌های فرهنگ
 سیاست کن می‌زند
 توجه راه‌پایان را به همین
 روشنفکر می‌بود که در
 قرن بیستم ظهور کرد

ذهن است که برنامه‌ریزی و مطالعات فرهنگی جدا از هم صورت بگیرد. در بسیاری از جاها ما باید مانند سرمایه‌داری عمل کنیم؛ به این معنا که سرمایه‌داری سیر نمی‌کند تا ببیند مردم به چه چیزی نیاز دارند؛ برای سوزها نیاز به وجود می‌آورد. ما هم باید در این پروسه آگاهی‌بخشی، برای مسئولان دولتی نیاز به وجود بیابیم. برای مثال هنگامی که در حوزه بازی‌های رایانه‌ای مسائلی وجود دارد (مثلاً ترویج خشونت هالیوودی) وظیفه چه کسی است که برنامه‌ریزی کننده مسئولان دولتی یا محقق حوزه فرهنگ؟ کدامیک؟

پس شما عملاً در پی لایروبی شکاف میان محقق فرهنگ و نهاد دولت هستید؛ آیا می‌توانید دیالکتیک میان محقق فرهنگ و وجه فرهنگی نهاد دولت را تشریح کنید؟

این شکاف در تمام دنیا وجود دارد؛ تنها مسأله محقق حوزه مطالعات فرهنگی در ایران نیست؛ بگذارید این مسأله را با یک مثال روشن کنیم. من محقق حوزه فرهنگ هستم. دولت تنها نهاد موثر در حوزه فرهنگ است؛ نتیجه این دو گزاره چیست؟ آیا می‌توان کبر فرهنگی در سطحی کلان انجام داد که با پرونده دولت در پیوند نباشد و تأثیر خود را بگذارد؟ بالاخره این دو به نحوی از انحا با یکدیگر برخورد می‌کنند. اگر همه جای دنیا فرهنگ سیاسی است، در ایران فرهنگ به نحوی مضاعف سیاسی است؛ هم صلهت به معنای کلاسیک و مستی‌اش و هم به تعبیری که قو کو به کار می‌گیرد؛ گفتار سیاسی موجود. محقق فرهنگ در اینجا باید تکلیف خودش را روشن کند. او باید گفتار خود را نسبت به نقش دولت در برنامه‌های فرهنگی تنظیم کند. یک زمانی محقق معتقد است که برنامه‌ریزی فرهنگی هیچ ارتباطی به دولت ندارد؛ این یک سوی میانه است. زمانی دیگر فکر می‌کند که می‌توان تغییراتی در برنامه‌ریزی فرهنگی دولت صورت داد و این را وظیفه خود می‌شمارد. محقق نقش کنمان‌ناپذیری دارد چرا که با نقش خود شناخت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و برای تغییر وضع موجود تلاش می‌کند. بنابراین باید حرف زد و جریان به راه‌انداخت آمانه جریان مطلقاً سیاسی؛ جریان‌های علمی هم تأثیرگذار می‌شوند. هیچ دلیلی وجود ندارد که میان حوزه روشنفکری و دانشگاه تفکیک قابل شویم به این معنا که هر کس بیرون از دانشگاه باشد نخبه‌است و هر کس درون آن باشد غیر نخبه!

اما بر گردیم به موضوع مطالعات فرهنگی و طریقه شکل گیری آن در ایران؛

اگر قرار باشد مطالعات فرهنگی رهایی بخش باشد، تأکید و تمرکز خود را به واسطه موضوعات و روش بر پدیده‌های اجتماعی می‌گذارد. مطالعات فرهنگی بدین ترتیب صدای آنهایی می‌شود که شنیده نمی‌شوند؛ گروه‌های حاشیه‌ای. تازه نسخه‌های جدید روش‌شناسانه در مطالعات فرهنگی به موضوع مزبور هم قناعت نمی‌کنند که تنها قائل به وجود آوردن معرفت تازه باشد. این نسخه‌ها می‌خواهند معرفت تازه پدید آمده را به بدنه جامعه تزریق کنند.

بعد پراتیک این تزریق چگونه صورت می‌گیرد؟ روشنفکر بومی و محلی مطالعات فرهنگی به قول شما، چطور این پروسه آگاهی‌بخشی را طی می‌کند؟ آیا در بوق و کرنا می‌کند که مردم، شما شایسته و یایسته مورد خطاب قرار گرفتن نیستید و باید نسبت به وضع موجود بشورید؟ سطوح این آگاهی‌بخشی متفاوت است؛ اینکه مردم بشورند، در سنت مطالعات فرهنگی اتفاق نمی‌افتد؛ مطالعات فرهنگی نرم و نازک‌تر از این حرف‌هاست که به خلاف مارکس بیاید و بگوید که های کارگران به پا خیزید که شما جز قتل و زنجیر چیزی را از دست نمی‌دهید.

شما بهتر می‌دانید که اینجا چه اتفاقاتی روی داد که انقلاب از نوع مارکسیستی آن از مرکزیت خود برافکند. نظریات جدید پسا مارکسیستی (مخصوصاً ارنستو لاکلتو) دقیقاً بر همین بحران (بحران سنت چپ) تأکید می‌کنند.

این دلزدگی از کجا نشأت می‌گیرد؟ من شخصاً هنگامی که با استادان و اهالی آکادمی صحبت می‌کنم سیگنال‌ها و ژست‌هایی در چهره‌ها می‌بینم. هویداست که نشان از نوعی دلزدگی از سنت چپ می‌دهد.

در نه سخنان شما نخبه‌گرایی خاصی وجود دارد؛ گویی عده خاصی به یک شناخت ازلی رسیده‌اند که عده دیگر قادر به درک آن نیستند یا دسترسی به آن ندارند. شما خودتان در عرصه مطبوعات کار می‌کنید؛ مطبوعات در همین سطح حلقه‌ای هم تأثیر خود را بر آگاه کردن مردم می‌گذارد اما این مسأله بسته به آن است که شما می‌خواهید چه کسلی را آگاه کنید؛ یک وقت می‌خواهید مردم را آگاه کنید، زمانی دیگر مسئولان را و برخی؛ وقت اهالی دانشگاه و دانشجویان را. این سطوح در آگاهی‌بخشی لحاظ می‌شوند. قرار نیست همیشه انقلاب کنیم. شورای عالی انقلاب فرهنگی هنگامی که می‌خواهد برنامه‌ای و مطالعات فرهنگی بریزد به سراغ محقق این حوزه می‌رود. دور از

جایی خواندم که شما در تعریف شیوه‌های فهم موضع مطالعات فرهنگی، مهم‌ترین راه را چگونگی تکوین این رشته می‌دانید. به نظر شما این نگاه تکوینی که مرجوع به فرهنگ و تاریخ زمینه‌ای دیگر است چه قرابتی با تعریف موضع مطالعات فرهنگی و جایگاهش در ایران دارد؟

شاید بهتر آن است که از تعبیر مطالعات فرهنگی در برابر فرهنگی که در سوال شما آمده استفاده نکنیم؛ چنین تقابلی وجود ندارد. اما در پاسخ به سوال شما به چند شیوه می‌توان نسبت جامعه‌ها و مطالعات فرهنگی را تعریف کرد. در بهترین حالت باید از مطالعات فرهنگی جهانی یاد کرد. منظور، نوع عام و جهانشمول مطالعات فرهنگی نیست بلکه مطالعات فرهنگی خاصی است که با مسائل جهانی، سروکار دارد. امروزه چندان فرقی ندارد که در کجای دنیا زندگی می‌کنید همه مادر گیر مسائلی هستیم که زندگی‌های روزمره انسان‌ها در نقاط مختلف جهان را تهدید می‌کنند.

اما این مسائل با توجه به متن‌های مختلف (Contextes) معانی مختلف دارند. به عنوان مثال شیوه‌های مصرف فرهنگی در ایران با شیوه‌های مصرف فرهنگی در فرانسه متفاوت است.

بها، درست است، اساساً ادعای مطالعات فرهنگی هم همین است. مطالعات فرهنگی Contextualist است؛ به همین خاطر است که ما یک مطالعات فرهنگی نداریم اما به هر صورت ما تحت‌تاثیر یک سری مسائل جهانی هستیم که مطالعات فرهنگی به صورت عام بدان می‌پردازد. ضمن اینکه من تشابه این حد قائل به پیوند وثیق سبب‌ها و زمینه‌ها نیستم.

شاید قواعد و گزاره‌هایی وجود داشته باشند که تنها در یک‌سره‌ای خاص معنا بیابند اما در مورد رویکرد و روش چه می‌گویید؟ آیا واقعا نمی‌توان این رویکردها

و روش‌ها را در مورد نسخه‌های ایرانی به کار برد؟

قطعا مجاز هستیم. برای نمونه مطالعات شهر یا رویکرد مطالعات فرهنگی به بررسی پدیده‌هایی می‌پردازند که در مقیاس جهانی مطرح است. نمونه بارز چنین تحلیلی را در جلد اول سه‌گانه معروف کانسنز می‌بینیم یا مطالعات هویت - فارغ از آنکه در کدام جامعه انجام شود - ناظر بر تعامل انتزاعی هویت‌های ملی، محلی و جهانی است. اساساً خود بحث امپریالیسم فرهنگی که نسخه داخلی آن در قالب مفهوم نه‌اجم فرهنگی منتشر شده مسأله‌ای فراکلی است. از این رو، سخن گفتن از قرابت مطالعات فرهنگی با پس‌زمینه غیر ایرانی یا زمینه‌های ایرانی خیالی یاطل است.

بها، اگر قائل به تقسیم‌بندی و مشی‌پراتیک این رشته در بریتانیا باشیم، تاریخ نشأت‌مان می‌دهد که مطالعات فرهنگی در دوره دوم حضور خود در میان جماعت روشنفکر، از ریشه‌های مارکسیستی خود دور و بیشتر رآم می‌شود؛ این در حالی است که پیش‌تر، این رشته داعیه تفکر انتقادی را در خود می‌پروراند. این انتقاد که پیش‌تر در تفکر چپ ریشه داشت در دوره دوم حیات مطالعات فرهنگی تبدیل به چه شد؟

من به دوره‌بندی‌های مطالعات فرهنگی اعتقادی ندارم. ما بلام از سخنان یا به بهانی بهتر بازی‌های زبانی متکثر سخن بگویم. لذا با این نوع نگاه می‌توان از تکنیک‌های مختلف مقاومت، راه‌بانی، بخشی و تفکر انتقادی سخن گفت. اما مشترکاتی هم در اینجا دیده می‌شود. برای نمونه، دیگر نظام ارتدکس مارکسیستی در اینجا محلی از امر کرب ندارد. فکر براندازی نظام سرمایه‌داری کمتر خریدار دارد. سنت چپ که اساساً با تغییرات بسیاری مواجه شده است، به نقدهای اصلاح‌طلبانه روی آورده است. این روزها از این جناح همیشه منتقد هر صدایی به گوش می‌رسد. چیز صدای انقلاب این همان وضعیتی است که قبلاً از آن با تعبیر «وام‌شدن مطالعات فرهنگی» یاد کردیم. در اینجا رویکردهای عملگرایی، نقدهای متن‌نگار و آسانزانه و جنبش‌های دموکراتیک پلورال مورد توجه قرار گرفته‌اند.

بها، چرا از گرایش‌های مطالعات فرهنگی که پیرو سیاست‌های راست نواست (چنانچه دیورینگ در مقدمه کتاب خود می‌گوید) در ایران سخنی به میان نمی‌آید؟ آیا این خود سرپوشی بر فعالیت‌ها و علایق مورد بررسی مطالعات فرهنگی نیست؟

من از جزئیات چنین گرایشی بی‌خبرم؛ عفو بفرمایید.



قصه علوم اجتماعی در ایران بسیار متفاوت است چراکه در ایران اگرچه ما با علمی شبه پوزیتیویستی مواجهیم اما علاقه‌ای هم به تغییر در جامعه وجود ندارد؛ به علاوه، عدم نظریه‌سازی منبعت از شرایط جامعه ایران، بر ناکامی آن افزوده است

• به نظر شما مطالعات فرهنگی فرزند جامعه هست مدرن است؟ به این معنا که آیا مجموعه شرایط اجتماعی - اقتصادی خاصی منجر به شکل‌گیری این رشته شده و آیا به وجود آمدن آن به مثابه یک رشته آکادمیک ضرورت تلقی می‌شده است؟

به هر حال مطالعات فرهنگی صورت‌بندی گفتمانی خاصی بوده است که محصول اتفاقات بسیار در دو حوزه اجتماعی و معرفتی بوده است. مهم‌ترین اتفاق در حوزه معرفتی کمی قبل‌تر تحت عنوان چرخش زبانی رخ داده بود. این چرخش از طریق سنت‌ساختارگرایی زبان‌شناختی وارد قلمرو تحلیل فرهنگی شده به علاوه زمینه‌های فکری لازم برای تغییر و رهایی از ستاره زبرنا و رویای مارکسی فراهم بود و این همه توجه نظری و معرفتی به قلمرو فرهنگ در بستری اجتماعی روی داد که در آن جامعه مرفه غربی ورود به عصر مصرف و دغدغه‌های فرهنگی به جای تأکید بر حوزه تولید را تجربه می‌کرد. مجموع این شرایط سبب شد تا انگیزه‌های لازم برای شناختی متفاوت فراهم شود. مطالعات فرهنگی در متنی از این تحولات پدیدار شد.

• بسیاری در تعریف موضوع مطالعات فرهنگی آن را رشته‌ای می‌دانند که مناسبات قدرت را در جامعه پی می‌گیرد و گاه آن را حوزه‌ای می‌دانند صدر رشته‌ای؛ فرارشته‌ای و بین رشته‌ای که دو نوع فرهنگ را بررسی می‌کند؛ فرهنگ به مثابه فرهنگ والا و فرهنگ به عنوان شیوه کلی زندگی (بیشتر، مسووم‌های انسان‌شناختی ماجرا مدنظر است). یا توجه به این دو موضع دو سؤال مطرح می‌شود. مگر این بررسی‌ها در سنت جامعه‌شناسی (جامعه‌شناسی انتقادی) یا انسان‌شناسی به تنهایی نمی‌توانست صورت‌بندی‌پذیرند؟ چه ضرورتی نسبت به تحقق این حوزه به مثابه رشته آکادمیک بود؟

فهم تفاوت‌های این رشته‌ها نیازمند رجوع به زمینه‌های شکل‌گیری و جدالاتی است که مطالعات فرهنگی در متن آنها زاده شد اما معنای نباید تفاوت این حوزه‌ها، لزوماً تقابل آنها در وضع کنونی نیست. برخی اوقات شارحان، برای تفهیم چهارچوب‌های حوزه‌های علمی قدری در مرزهای رشته‌ای می‌بالند می‌کنند؛ بنابراین پاسخ سؤال شما می‌تواند به تعبیری مثبت و به تعبیر دیگر منفی باشد اینها را می‌توان حوزه‌هایی از دانش یا شباهت‌های خانوادگی دانست.

اما کیست که انکار کند اعضای متشابه خانوادگی معین یا هم تفاوت ندارند؟ روشن است که جهت‌گیری‌های انتولوژیک، معرفتی، روش‌شناختی و عملی مطالعات

فرهنگی در بسیاری از امور یا رشته‌های خویشاوند متفاوت است. برای نمونه مطالعات فرهنگی محصول زمانه‌ای است که دانش‌ها از دوره رسته‌های شدن قرن نوزدهمی تا هجدهم قرن بیستمی دور می‌شوند بنابراین هوایی جدید و رویکردی جدید به ساختارها و نظام‌های شناختی پدید می‌آید.

• مطالعات فرهنگی چگونه گاهی بین رشته‌ای، گاهی فرارشته‌ای و زمانی صدر رشته‌ای است، بنا به تشخیص خود؟
این پرسش وارد نیست؛ این مفاهیم، تمایز مختلف یک واقعیت‌اند.

• به ضرورت به وجود آمدن رشته مطالعات فرهنگی در ایران نگاهی بیندازیم. اساساً به وجود آمدن رشته مطالعات فرهنگی در ایران (یا توجه به نبود ملزومات مرسوم تاریخی در ایران) در حالی که سنت آکادمیک و جریان روشنفکری در ایران هر دو با شکل‌گیری آن مخالف بودند، چه ضرورتی داشت؟ آیا می‌شود تاریخ تکوین یافته‌ای مانند تاریخ شکل‌گیری مطالعات فرهنگی در بریتانیا برای شکل‌گیری این رشته قائل بود؟

مسئله ورود، نه لزوماً ظهور مطالعات فرهنگی در ایران بستر متفاوتی را تجربه کرده است. هر چند در استقرار این رشته، اجتماعی وجود ندارد اما به هر حال این حوزه از دانش وارد ایران شده و مخاطبان خاص خودش را یافته است. بیش از چندین دهه است که علوم اجتماعی در ایران در اشکال نهادی مستقر شده است اما به نظر نمی‌رسد که پیوند وثیقی میان علوم اجتماعی و جامعه برقرار شده باشد. به همین دلیل برخی از جامعه‌شناسان ایرانی از بحران در علوم اجتماعی ایران سخن می‌گویند.

تشکیک در تبیین‌های جامعه‌شناختی و شکل‌گیری الگویی بر پایه درک غلط از رابطه بین جهان اجتماعی و جهان فرهنگی، از جمله نقدهایی است که نظر به پردازش جدید در حوزه علوم اجتماعی با آن مواجه شده است. تفسیر خوش‌بینانه از چنین وضع آشفته‌ای به معنی ارتباط نداشتن دانش اجتماعی با واقعیت‌های انضمامی جامعه است. این تصور وجود دارد که علوم اجتماعی در ایران فاقد کارکرد و شاید در برخی مواقع دلاری کارکردی منفی است؛ با وجود این، قصه علوم اجتماعی در ایران بسیار متفاوت است چراکه در ایران اگرچه ما با علمی شبه پوزیتیویستی مواجهیم اما علاقه‌ای به تغییر در جامعه نیز وجود ندارد؛ به علاوه، عدم نظریه‌سازی منبعت از شرایط جامعه ایران، بر ناکامی آن افزوده است.



این دست‌خطی به نظر می‌آید
بر روی یک روزنامه یا مجله
عنوان‌های نامعلوم و
تعدادی از کلمات و آشنایان
همچنین نام‌های نامعلوم
فرهنگ‌شناسی و فلسفی
پاسخ‌دهنده‌ها در دست‌خطی
آنها و سایر موارد در دست‌خطی
ما کتاب فرهنگ‌شناسی
روزنامه نوشته‌اند
با توجه به این‌ها
حسن چلوشیان و سعید
می‌کنند این کتاب را
انتشار می‌دهند.